

## گزارش های علمی

### زمینه های اجتماعی واقعه عاشورا

فصلنامه تاریخ اسلام - شماره 1 - بهار 79

آن چه در ذیل مآید متن سخنرانی دکتر علی محمد ولوی است که در جمع دانشجویان موسسه آموزش عالی باقرالعلوم(ع) ایراد فرموده اند. گفتنی است جلسه یاد شده، به دعوت انجمن علمی تاریخ (گروه خاوران)، تشکیل شده است.

موضوع بحث قیام کربلا و نهضت عاشورا است. در این فرصت کوتاه سعی می کنم به طور فشرده بحثی را مطرح کنم که برای دانشجویان و دانش پژوهان و محققان تازگی هایی داشته باشد. بناداشتم موضوع صحبت هایم را در دو موضوع ارائه دهم: یکی زمینه های اجتماعی قیام کربلا و دیگری زمینه های فکری این حادثه که با توجه به محدودیت وقت، بحثم را به موضوع اول اختصاص می دهم و آن را با طرح این سوال شروع می کنم که: در گستره تحولات اجتماعی چه زمینه هایی به وجود آمده بود که باعث شد تنها پنجاه سال پس از ارتحال پیامبر(ص) حادثه ای با این ابعاد به وقوع بپیوندد؟ بالاتر از آن، چه عواملی باعث شد که جامعه آن روز در مقابل این حادثه بزرگ، واکنشی سرد، بی روح و کم اثر از خود بروز دهد؟ تا حدود سه سال بعد از قیام کربلا، حرکتی که مبین واکنشی جدی باشد مشاهده نمی شود، انگیزه وقایعی مثل واقعه حره و قیام کنندگان در مقابل آن چیز دیگری بود که ارتباط مستقیمی با واقعه کربلا نداشت، از این رو غیر از قیام نوابین تا سال ها بعد حرکتی جدی، که با انگیزه های خاص و دور از انگیزه های سیاسی نسبت به واقعه کربلا بروز کند، در جامعه انجام نگرفت، چنانچه در قیام مختار هم انگیزه های سیاسی بر انگیزه های دینی غالب بود.

حال با توجه به این مقدمه این سوال به صورت جدی مطرح می شود که چه اتفاقی افتاد و چه شرایطی بر جامعه حاکم شد که بعد از پنجاه سال از وفات پیامبر(ص) چنین واقعه ای رخ داد؟ واقعه ای که شاید بتوان ادعا کرد هیچ نظیری در تاریخ بشریت ندارد و حادثه ای است که وجدان هر انسانی را متأثر می سازد. از این رو لازم است حادثه ای با این اهمیت، از ابعاد مختلف بررسی شود.

یکی از جنبه هایی که می تواند به پاسخ گویی به این سوال کمک کند بررسی تحولات ساختاری جامعه است که پس از بعثت پیامبر اکرم(ص) ایجاد شد. بررسی جوامع بشری و تاریخ انبیا نشان می دهد که همواره میان دین و سنت نوعی مقابله وجود داشته است. این معارضه در آغاز راه (در شروع بعثت و آغاز نهضت هر پیامبری) خیلی قویتر و شدیدتر است. اگر به لحاظ اجتماعی، جامعه شبه جزیره عرب در عصر مقلان با بعثت پیامبر اکرم(ص) بررسی شود، معلوم خواهد شد که این جامعه، جامعه ای است با ساختار اجتماعی کاملاً شکسته و غیر متمرکز و از لحاظ بافت اجتماعی در ((قبیله)) معنا پیدا می کند. از نظر سیاسی هم ساختاری توسعه نیافته دارد و از حد يك نظام سیاسی کدخدا منشانه یا سید سالاری (Gentocratic) ) و یا در موارد نادری از يك نظام سیاسی پدرشاهانه(Patriarchal) ) فراتر نمی رود. منطقه حجاز و مناطق مرکزی شبه جزیره عربستان را می توان از جمله مناطقی به شمار آورد که هیچ وقت يك جامعه سیاسی برخوردار از نظام سیاسی اجتماعی متمرکز را تجربه نکرد.

این گونه جوامع، معمولاً پس از گذشت دروه هایی از زمان و به دلیل يك سری اتفاقات - که در این جا فرصت بحث آن نیست - این شانس را پیدا می کنند که از رهگذر اتحاد قبیله ای به نظام های سیاسی پیشرفته تری دست یابند، اما همیشه امکان رجعت به نظام اجتماعی سیاسی پیشین قویتر است؛ مثلاً آن نظام های قیل الاقیالی که در مناطق جنوبی شبه جزیره تشکیل شد، از نمونه نظام هایی هستند که میل و گرایش جامعه عربی را به نوعی نظام سیاسی متمرکز و حتی برخوردار از ضوابط پاترمونیالی، بیان می کنند. در خود مکه هم تحولاتی که بعد از حاکمیت قریش بر جامعه مکه پیدا شد، به خصوص بعد از قصی بن کلاب، نوعی تحول در راستای همین تحولات سیاسی است. به لحاظ دینی هم، فهم و تفکر جوامعی که چنین شرایط اجتماعی و ساختار سیاسی دارند از حد نظام فکری دینی رب الاربابی(Henotheism) ) تجاوز نمی کند و معمولاً این گونه جوامع به لحاظ دینی در فاصله چندگانه پرستی دینی(Polytheism) ) و نظام رب الاربابی (شرك) در نوسان اند.

تفکر دینی مردم مکه و مدینه و مناطق مرکزی شبه جزیره عربی و به بیان دیگر دین زمان ظهور پیامبر اکرم(ص) که قرآن از آن تعبیر به شرك می کند، چنین وضعیتی داشت. آن ها با وجود این که الله را قبول داشتند به خدایان متعدد دیگری هم معتقد بودند. و این بحث در دین شناسی مطرح است که این گونه جوامع با آن ساختار اجتماعی و سیاسی نمی توانند به لحاظ دینی يك نظام دینی منوتیستیک یا توحیدی را تجربه و تفکر توحیدی را هضم کنند (و این يك واقعیتی است). در همان منطقه مرکز شبه جزیره عربستان، حتی بعد از اسلام و با وجود آن همه پیام های توحیدی اسلام، در میان قبایل و طوایف بخش های داخلی نوعی گرایشات شرکآمیز و چندگانه پرستی دیده می شود.

به طور کلی به جهت ساختار اجتماعی، سیاسی و دینی این گونه جوامع، هم شرایط اجتماعی و هم نظام سیاسی و تفکر دینی، منبعت از مناسبات سنتی موجود در جامعه است و در واقع این سنت است که در این جوامع حرف اول را می زند؛ به

بیان دیگر سنت در میان اعضای این جامعه به قدری قوی است که نمی گذارد تحول عظیم و عمیقی به وجود بیاید و به اصطلاح يك جراحی بزرگ در جامعه صورت بگیرد.

حال این بحث مطرح است که در چنین متنی، آیا احتمال وقوع تحول وجود دارد؟ یا این که همیشه راکد می ماند؟ پاسخی که به این سوال داده می شود این است که معمولا در جوامعی با ساختار اجتماعی، سیاسی و دینی ریشه دار در سنت در دو صورت تحول امکان پذیر است: حالت اول زمانی است که سنتی قویتر برخی از آن سنت ها را به هم بریزد و شرایط را برای بروز و ظهور سنت جدیدتری فراهم کند که البته لازمه این سنت هم این است که در گذشته و تاریخ جامعه و افراد ریشه داشته باشد؛ مثلا در زمان رسول الله(ص) واقعه ((حلف الفضول)) نمونه ای بر این مدعاست (و یکی از وجوهی که برای حلف الفضول گفته اند این است که در گذشته این جامعه، پیمانی مشابه آن چه در خانه عبدالله بن جدعان منعقد شد، وجود داشته است). به طور خلاصه در این حالت سنت قویتر سنت های قبلی را پس زده و جانشین آن ها می شود. حالت دوم این است که يك دین قوی با پیامبری که وجاهت کاریسمایی داشته باشد، ظهور کند و به دلیل آن وجاهت های کاریسمایی یا آن قداست، تحولات عمیق و وسیعی در جامعه پیدا شود. این اتفاق در منطقه مرکزی شبه جزیره عربی رخ داد و به دنبال آن، با توجه به موقعیت و کاریسمایی که رسول الله(ص) از آن برخوردار بود تحولی عظیم در این جامعه پیش آمد. اما پس از ارتحال این شخصیت عظیم کاریسمایی، خلایقی در شئون مختلف جامعه پیدا شد که زمینه بازگشت جامعه به ارزش های سنتی را فراهم ساخت.

معمولا با مرگ شخصیت های کاریسمایی، در جامعه رجعتی سریع به سمت سنت ها آغاز می شود و این يك رجعتی است که نمی توان جلوی آن را گرفت. تاریخ انبیای بزرگ الهی نشان می دهد که آنان به عنوان اصلاح گران و انقلابیون بزرگ با بسیاری از سنت های جامعه به مقابله برخاستند اما تقریبا همه توفیق چندانی نداشتند (هر چند در بلندای تاریخ، انبیا انسان های موفقی بودند اما در عصر خودشان موفق به نظر نمی رسند). البته بعضی از انبیا مثل حضرت موسی، حضرت داود، حضرت سلیمان و پیامبر اکرم(ص) در دوره حیات خود موفقیت های نسبی داشته اند اما بعد از مرگشان شرایط برای بازگشت به سنت و ارزش های مضبوط در حافظه تاریخی و عرفی جامعه فراهم شده و جامعه با سرعت رجعت به ضد ارزش ها را شروع کرده است. این مطلب بر زندگی همه انبیای الهی قابل تطبیق است و خاص پیامبر اسلام(ص) نیست. از آن جا که پیامبر(ص) تاریخی ترین پیامبر عالم است و شاید بتوان گفت تنها پیامبر تاریخی در سلاله انبیاست بهتر می توان مبنای تئوریک مطرح شده را درباره آن حضرت بحث نمود.

با ظهور کاریسماتیک پردرخشش رسول الله(ص) این سنت ها برای مدتی عقب نشینی کرد و ارزش های جدیدی که ایشان مطرح می کرد در سرلوحه عمل جامعه قرار گرفت و کسانی هم که اعتقاد و باور داشتند، به این آموزه های رسول الله(ص) عشق ورزیدند. در پرتو همین حضور همراه با قداست و کاریسمای، و به دلیل مدیریت برجسته پیامبر(ص) و اتصال آن حضرت به مبدا وحی ظاهرا در زمان ایشان تحول خاصی پدید نیامد، اما پس از آن که وجود رسول الله(ص) به لحاظ فیزیکی حذف شد از همان لحظه مرگ پیامبر(ص) مقابله سنت با دین آغاز شد. بلافاصله پس از ارتحال آن حضرت ماجرای سقیفه بنی ساعده شکل گرفت که خود یکی از بارزترین جلوه های بازگشت ارزش های سنتی است. در سقیفه سنت برنده شد و آنان که درد دین داشتند در این واقعه و تحولات پس از آن، نتوانستند راه به جایی ببرند.

در آن عصر سه کانون در مدینه شکل گرفت: یکی از کانون ها، کانونی بود که در خانه زهرا(س) شکل گرفت. کانون دیگر در سقیفه بنی ساعده و کانون سوم توسط جماعتی از مهاجرین ایجاد شد. گروه مهاجرین در فاصله اندکی به اصحاب سقیفه ملحق شدند و جناح های حاضر در سقیفه با تحریک احساسات سنتی جامعه موفق شدند برنامه را پیش ببرند. تعارض میان دین و سنت را به راحتی می توان در خطبه های به جای مانده از فاطمه زهرا(س) و در مواضع علی بن ابی طالب(ع) دید. در سخنان حضرت زهرا(س) دغدغه دین موج می زند. از آن سو جناح مقابل دغدغه های سنت گرای داشت و مواضع این جناح زمینه ساز احیای بسیاری از سنت های سیاسی، اجتماعی و فکری شد. با اتکای به همان سنت ها یکی از جناح های حاضر در سقیفه بنی ساعده موفق شد قدرت را در اختیار بگیرد و در مقابل جناح دیگر، ظاهرا در پوشش دین به نحوی از سنت ها دفاع کند.

شاید اگر خوش بینانه به موضوع بنگریم در آن روزهای آغازین و در آن سال ها نیت ها واقعا این نبوده که بخواهند با دین معارضه کنند؛ البته هر چند سقیفه آغاز راه بود اما هر چه از زمان تشکیل این مجمع دور شویم ابعاد این تعارض آشکارتر می شود، اختلاف میان ابوبکر و عمر بر سر سیاستگذارهای اقتصادی، نوعی دعاوی بین دین و سنت است. عمر بن خطاب با اصرار از خلیفه اول در خواست می کند سیاست های اقتصادی زمان رسول الله(ص) را که مبتنی بر تسویه بود کنار بگذارد، اما ابوبکر بر همان سیاست ها اصرار می ورزد. بعد از ابوبکر عمر با طرح فضیلت مجاهدان بدر و احد بر سیاست های تفضیلی پا فشاری می کند و با کنار گذاشتن سیاست های اقتصادی پیامبر(ص)، سیاست های جدیدی را در پیش می گیرد؛ سیاست هایی که به کلی با تعالیم قرآن و سنت رسول الله(ص) در تعارض است (این موضوع بحث جدایی را می طلبد که بایستی در جای خودش مورد مطالعه قرار گیرد).

خلیفه دوم به جز سیاست های تبعیضی اقتصادی، سیاست های تفضیلی قومی را نیز در دستور کار دولتش قرار داد. در مجموع می توان گفت خلیفه دوم شخصیتی تفضیل گرا بود و این سیاست را با توجه به باورداشت های سنتی اش (که ارتباطی به اسلام ندارد) بر جامعه اسلامی تحمیل کرد.

این سیاست ها تأثیرات تعیین کننده ای بر جامعه اسلامی گذاشت و شاید بتوان ادعا کرد که به کلی جامعه را در مسیری دیگر قرار داد؛ مسیری که بستر ساز احیای سنت و باز سازی نقش آن در تحولات اجتماعی شد. انحراف هایی که در تاریخ اسلام به وجود آمد بیشتر از همین جا شروع شد. دغدغه های علی بن ابی طالب(ع) هم همین گونه نگرانی ها بود، اصلا حکومت برای آن حضرت آن قدر ارزش نداشت که بخواهد دغدغه حکومت داشته باشد.

به هر حال سیاست های تفضیلی عمر موجب احیای سنت های جاهلی شد و جامعه به سرعت به سمت سازمان جدید و يك نظام طبقاتی حرکت کرد. تفکر سنت گرا که در نظامی رتبه بندی شده و طبقاتی شکل گرفته است، نمی تواند اندیشه مبتنی بر تسویه را بفهمد. از این رو، کسانی چون عمر بن خطاب به واقع با استناد به سنت نمی توانستند نظام مبتنی بر

تسویه را درک کنند؛ آن‌ها در جامعه‌ای رشد کرده بودند که به موجب سنت‌هایش این نظام تفضیلی قابل توجیه بود. اقتصاد یکی از شئون اجتماعی است که سیاست‌های تبعیضی و تفضیلی بهتر از هر جای دیگر خود را نشان می‌دهد، اما چنان‌که گفته شد سیاست‌های تفاوت‌طلبانه خلیفه دوم منحصر در مسائل اقتصادی نبود.

یکی دیگر از نمادهای سنت‌گرایی، سیاست‌های تبعیضی قوم‌مدارانه است. بر هر آشنای به قرآن و سیره پیامبر(ص) واضح است که در اسلام برهویت و حریت انسان به عنوان انسان تأکید می‌شود و وابستگی‌های نژادی، قومی، رنگ، زبان و امثال آن تأثیری بر این موضوع ندارد.

وقتی خلیفه دوم به خلافت رسید با توجه به همان زمینه فکری چندین بخشنامه خیلی مهم صادر کرد که همه این بخشنامه‌ها جنبه قومی و قومیت‌گرایی دارد. براساس بعضی از این دستورالعمل‌ها مثلاً ورود اعاجم به مدینه ممنوع شد و آنان از بعضی امتیازات اجتماعی که به موجب قرآن از آن برخوردار بودند، محروم شدند. مجموعه این‌گونه سیاست‌ها زمینه را برای بازگشت به نظام ارزشی گذشته و سنت‌های عربی قبل از اسلامی فراهم کرد.

روند گرایش به سنت در زمان خلافت عثمان تشدید شد. نکته در خور توجه این است که جامعه آن هم جامعه عصر صحابه، همه این تحولات را به راحتی می‌پذیرد و به جز اعتراضات بعضی از اصحاب علی بن ابی‌طالب(ع) به طور کلی مخالفتی با این روند در جامعه وجود ندارد. همه خواننده بودند که: ((یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرکمک عبدالله ایتاکم)) اما افراد اندکی معنای آیه را فهمیدند و دست به اعتراض زدند. علی بن ابی‌طالب(ع) و بعضی از اصحاب آن حضرت در مدینه با این سیاست‌ها به مخالفت برخاستند. شاید به همین دلیل بود که نگاه غیرعرب (اعاجم) متوجه علی(ع) شد. به نظر می‌رسد ریشه علاقه ایرانی‌ها یا به طور کلی اعاجم به ایشان از همین زمان شروع شد؛ یعنی زمانی که سیاست‌های تفضیلی مبتنی بر سنت در مدینه شکل گرفت و گسترش یافت. موضع‌گیری علی(ع) ریشه در تفکرات و اندیشه‌های دینی او داشت. در واقع او علمدار دین باوری در مقابل سنت باوری بود.

در قضیه ترور خلیفه دوم و ماجرای قتل هرمان، علی(ع) خواستار قصاص عبیدالله بن عمر شد. از همین زمان نگاه ایرانی‌ها متوجه امام شد و به آن حضرت تمایل زیادی پیدا کردند (به راحتی می‌توان نشانه‌های گرایش ایرانیان به تشیع و علی(ع) را در حوادث مدینه این عصر جست‌وجو کرد). البته دوره خلافت امام و بازگشت به سیاست‌های تسویه‌ای زمان رسول‌الله (ص) نیز طبعاً توجه ایرانی‌ها و غیرعرب‌ها را به علی بن ابی‌طالب(ع) بیشتر کرد. بسیاری از صحابه هم به دلیل عدم برخورداری از بینش عمیق نسبت به تعالیم اسلام و به دلیل منافعشان، همسو و هم‌جهت با سیاست‌های خلفای دوم و سوم عمل کردند.

در دوره خلافت عثمان بازگشت به سنت‌ها کاملاً تشدید شد به نحوی که می‌توان ادعا کرد این سنت بود که بر جامعه حکومت می‌کرد نه دین؛ و به این ترتیب جامعه به سرعت از آموزه‌ها و آموزش‌های دینی فاصله گرفت و در این جنگ و جدال میان سنت و دین، سنت برنده شد.

اتفاقاتی هم که بعد از کشته شدن عثمان افتاد و به خلافت علی بن ابی‌طالب(ع) منجر شد، بسیار قابل توجه است. به روشنی می‌توان جدال میان سنت و دین را طی چهار سال و اندکی در دوران خلافت علی بین ابی‌طالب(ع) مشاهده کرد؛ دوره‌ای که در واقع عصر اوج مقابله دین و سنت است. این جریان‌های سنت‌گرا که نمی‌توانستند شیآن و موقعیت دینی علی بن ابی‌طالب را تحمیل کنند با همه قدرت و همت به مقابله با امام برخاستند.

به نظر من، اتفاقات عصر امام، اتفاقاتی بود که به واسطه تعارض سنت و دین قابل پیش‌بینی بود. جریان‌های مختلفی که اندیشه‌های سنت‌گرا را در قالب‌های مختلف هدایت می‌کردند به مقابله و حتی مقاتله با علی بن ابی‌طالب(ع) که انسانی دین‌مدار و اصول‌گرا بود برخاستند. با اندک دقتی در شعارها و سخنان رهبران هر یک از جریان‌ها به خوبی می‌توان علایق سنت‌باورانه آن‌ها را شناسایی کرد. جریان سنت‌گرایی که در عصر پیامبر(ص) لطمه خورده بود پس از احیای مجدد در عصر خلفای دوم و سوم با قوت و قدرت تمام به مقابله با دین برخاست و با توجه به وسعت و عمق علایق سنتی توانست در کوتاه مدت در میدان مقابله با دین پیروز شود.

سنت، بسترهای مناسب و شخصیت‌های مدافع خود را به راحتی می‌یابد؛ زمانی در قیافه عثمان بن عفان ظهور کرد، چندی بعد زبیر بن عوام و طلحه بن عبدالله و اندک زمانی پس از آن معاویه بن ابوسفیان و فرزندان‌ش که خود را شراف و جان‌فدایان دین معرفی می‌کردند، علم سنت را بر دوش کشیدند. علی(ع) با همه توانمندهای نشئت‌گرفته از باورهای دینی توانست در طرح کوتاه مدت مقابله دین و سنت، پیروز از میدان به در آید.

وقتی معاویه به قدرت رسید شرایط فراهم بود که سنت با تمام توان خودش در عرصه جامعه ترک تازی بکند و شرایط را به نفع خود برگرداند. دوره خلافت معاویه بن ابوسفیان که حدود بیست سال به طول انجامید، کوشش‌هایی است همه‌جانبه از لحاظ سیاسی، فرهنگی و نظامی برای احیای سنت، منتها در پوشش‌های دینی (چون دین حرف اول را می‌زد و همه خود را دیندار و پیرو دین می‌دانستند، طبعاً نمی‌توانستند این پوشش دین را بردارند). اگر کسی با تاریخ جاهلیت و ارزش‌های عرب جاهلی آشنا باشد به خوبی می‌داند که همان باورها و اعتقادات عرب جاهلی دوباره در این قیافه‌ها ظهور کرد و یک بار دیگر، سنت با تمام قوا به عرصه عمل اجتماعی آمد و ابولهب‌ها، ابوجهل‌ها و نصرین حارث‌ها در قیافه کسانی چون معاویه، یزید، عبدالملک و دیگران زنده شدند.

در این عصر بسیاری از نهادها و بنیادهای تأسیس شده توسط پیامبر(ص) از درون تهی شد و اگر قالبی از این نهادها باقی ماند آن را نیز از محتوا خالی کردند؛ مثلاً اگر مسجد زمان رسول(ص) محل فعالیت بود، در عصر معاویه، از سوی حاکمیت حرکتی خزنده و محسوس آغاز شد تا مسجد را از نقش‌های متعددی که در زمان پیامبر(ص) به آن محول شده بود، خالی سازد و اگر تعدد نفس مسجد موجب حضور فعال و با نشاط توده مردم در صحنه‌های سیاسی می‌شد، حاکمیت آن را بر نمی‌تابید. مسجد زمان پیامبر(ص) جامع همه فعالیت‌هایی بود که بر عهده حکومت‌هاست، اما پس از حاکمیت بنی‌امیه با این زمینه تبلیغاتی که مسجد جای عبادت خداست و در این مکان مقدس فقط خدا باید عبادت شود به تدریج نقش‌های متعدد مسجد از آن گرفته شد و با چنین توجیحات فریبنده‌ای، مردم صحنه حضور اجتماعی خویش را از دست دادند. مسجدی که در زمان پیامبر(ص) پایگاه مشترک اجتماعی بود و مردم به دلایل مختلف خود را نیازمند آن می‌دیدند، به تدریج به محلی

تبدیل شد که فقط باید در آن عبادت کرد، یعنی خالی کردن مسجد از محتوای اصلی و پرکردن آن با بینش های سنت گرایانه. البته بنیادی را که رسول الله(ص) ریخته بود آن قدر استوار و قوی بود که بعضی از نقش های مسجد حتی تا زمان ما نیز ادامه پیدا کرد.

معمولا قدرت دنبال این است که سنت متناسب با ایده‌آل ها و آرمان های خودش را پیدا کند، چون خیلی راحت می تواند با سنت کنار آید تا با دین. مجموع این تحولات که در برخورد سنت با دین به وجود آمد، جامعه را به نقطه ای رساند که دیگر برایش اهمیت نداشت چه اتفاقی ممکن است بیفتد. بسیاری از قداست ها از بین رفت و مردم شرایط اجتماعی به نحوی فراهم شد که همان اتفاقاتی که ممکن بود در جاهلیت اتفاق بیفتد و هیچ واکنشی را به دنبال نداشته باشد، در دوره اسلامی هم امکان وقوع یافت. آن قدر سیطره سنت بر جنبه های مختلف حیات اجتماعی - سیاسی جامعه زیاد شد که حتی اکثر صحابه رسول الله(ص) بیشتر متمایل به علایق سنتی شدند تا آن دغدغه های دینی. مجموعه این عوامل در سال 60 و 61ق کار را به جایی رساند که بنیان های دین باورانه جامعه به کلی سست شد و زمینه برای وقوع هر اتفاقی فراهم گردید. از این رو شاید بتوان گفت حادثه کربلا، حادثه ای است که محصول و معلول شرایط طبیعی زمانش بود. مقابله با چنین شرایطی چنان قربانیانی را می طلبید؛ در غیر این صورت در این تقابل هولناک دین نمی توانست از معرکه بیرون آید. صحنه کربلا کوشش بی مانند بود برای تعیین تکلیف تقابل دین و سنت، و هنر حسین بن علی (علیهماالسلام) این بود که توانست پس از حدود پنجاه سال میدان داری سنت، یکبار دیگر شرایط را برای ورود دین به صحنه حیات معرفتی، اجتماعی و سیاسی جامعه فراهم آورد.

والسلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاتہ